

هویت، کارآمدی نهادی و امنیت انسانی:

بررسی موردی ایران، افغانستان و پاکستان ۲۰۰۸-۱۹۷۰

محمد علی قاسم زاده نداف* و دکتر محمد محسن حمیدی**

چکیده

سرشت روزگار کنونی، آثار سرایتی جوامع بر یکدیگر را افزایش داده است. بخشی از بحران‌های یک کشور، خاستگاه بیرونی دارد. آشفتگی در خانه‌ی همسایه، آرامش را از دیگر همسایگان می‌رباید. افزون بر این، پاره‌ای از دشواری‌ها نیز خاستگاه درونی دارد. به هر روی، صرف نظر از داخلی یا خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی) بودن ریشه‌های بحران، آنچه در خور اهمیت است، توان گسترش‌پذیری آن به دیگر کشورهاست. در این میان توجه به امنیت انسانی، بر توجه به دیگر ابعاد امنیت برتری دارد؛ چرا که: هدف تلاش‌های همه افراد و حکومت‌ها، کمابیش، در فلسفه‌ی سیاسی همه‌ی جوامع، حفظ امنیت و زندگی اتباع آن است. در این نوشتار، نخست به بررسی بحران‌ها و معضلات داخلی دو کشور افغانستان و پاکستان، در فاصله‌ی زمانی ۲۰۰۸ - ۱۹۷۰ میلادی و تأثیر سرایتی آن بر ایران، بویژه مناطق مرزی پرداخته خواهد شد. سپس با بررسی موردی مناطق مرزی ایران، از فرصت‌ها، آسیب‌ها و تهدیدهایی سخن به میان خواهد آمد که در سال‌های آینده، برای بهبود وضعیت و پیشگیری از بحران، باید در دستور کار حکومت در ایران قرار گیرد. مهاجرت، کشت و قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، دهشت‌افکنی (تروریسم)، بیکاری، فساد اداری، معضلات فرهنگی و هویتی و آسیب‌های اجتماعی، بخشی از محورهای مورد بررسی خواهد بود. اگر سه بعد رفتار انسانی را، رقابت، ستیزه و افتخار بدانیم، یعنی از روانشناسی اجتماعی آدمی آغاز نموده و به جامعه‌شناسی بحران‌ها بپردازیم، آن گونه که در بررسی موردی سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان نشان داده خواهد شد، در بررسی چاره‌گری و مدیریت بحران‌ها، بویژه در مناطق مرزی، تکیه بر ابعاد انسانی، فرهنگی و اجتماعی از اولویت برخوردار خواهد شد. بنابراین، فرضیه‌ی اصلی این پژوهش آن است که: در بررسی معضلات و بحران‌های سه

* کارشناس ارشد علوم سیاسی و مدیر کل امور اجتماعی استانداری خراسان جنوبی، naddaf.roshd@gmail.com

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، پست الکترونیکی: hamidi_dr@yahoo.com

کشور افغانستان، پاکستان و ایران، از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۸ میلادی، به نظر می‌رسد: عمده‌ترین آنها از مسائل هویتی، اجتماعی و ناکارآمدی نهادی برخاسته؛ و از این رو، بهترین چاره و راهکاری آن نیز در پرداختن به هویت، کارآمدسازی نهادی و مدیریت بحران خواهد بود.

واژه های کلیدی: امنیت انسانی، کارآمدی نهادی، مسائل اجتماعی، سیاست اجتماعی، مدیریت بحران، فساد اداری، ستیزه‌ی قومی و مذهبی، شکاف‌های اجتماعی، اثر سرایتی

نظم و امنیت انسانی

سرچشمه برخی از دشواری‌های زندگی انسانی، برخاسته از ویژگی‌های روانی آدمی است. «امنیت» در لغت، «حالت فراغت از هر گونه تهدید یا حمله و یا آمادگی برای رویارویی با هر تهدید و حمله را گویند.» [۱] چه انسان را موجودی الهی بدانیم و چه از سنخ دیگر جانداران، به هر روی کمابیش برخی ویژگی‌های حیوانی در سرشت وی هست که او را به سوی کنش‌هایی همچون ستیزه‌گری می‌راند. «هابز» و «ماکیاول» دو اندیشمندی هستند که از چنین رهیافتی به سرشت انسانی برخوردارند. هابز می‌گوید: «ماهیت انسان، دربرگیرنده‌ی سه اصل رفتاری است که اعمال و رفتار او را پدید می‌آورد: رقابت، اختلاف و افتخار. اولین اصل، او را به منفعت طلبی و تلاش برای کسب منافع بیشتر رهنمون می‌شود. دومین اصل، اطمینان و امنیت را برای او به ارمغان می‌آورد؛ و سومین اصل، شهرت و اعتبار برایش ایجاد می‌کند...».

بر این اساس می‌توان فهمید که انسان‌ها در طول تاریخ، معمولاً در وضعیت جنگ قرار دارند؛ یعنی «جنگ همه علیه همه.» [۲] ماکیاول نیز، کمابیش همچون هابز، خمیرمایه‌ی آدمی را برساخته از عناصر خوشایندی همچون ترس و نفع‌پرستی می‌داند. به دیگر سخن، هر چند عشق نیز یکی از اصلی‌ترین سازمانده‌های کنش آدمی است، ولی از آنجا که عشق در دستان کس دیگری (آن که عشق می‌ورزد) جای دارد، نمی‌توان در زندگی اجتماعی- سیاسی، چندان به امید عشق بود و بر آن تکیه کرد؛ ولی ترس در دستان ترساننده، و در نتیجه، اعتمادپذیر است. البته ماکیاول، شاید بر این بود که طی یک فرایند تاریخی، آدمیان از وفاداری، درستکاری و دیگر فضیلت‌های اخلاقی به دور افتاده‌اند، آن گونه که مردم ایتالیای زادگاه او از روزگار امپراتوری روم چنین به بیراهه افتاده بودند. اگر

فضیلت‌ها، رهنمون کنش‌های آدمی بود، می‌توانستیم چشم آن داشته باشیم که نظمی بدون اجبار در زندگی اجتماعی انسان‌ها پدیدار شود، ولی حال که این گونه نیست، این نظم باید از درون قدرت و اجبار سیاسی سربرآورد. حتی کسی همچون «توماس آکوئیناس قدیس» - مهم‌ترین نماینده‌ی مسیحیت سنتی و کلاسیک - بر این باور بود که «گناه نخستین» سبب شده است تا «انسان، به طرزی علاج‌ناپذیر نظم‌ستیز» [۳] باشد.

یک سر دیگر طیف در رهیافت‌ها به روانشناسی اجتماعی آدمی، خوشبینی نسبی کسانی همچون «جان لاک» است به سرشت وی. او بر این باور است که انسان از آن مایه از خرد و نیک‌خواهی و نیک‌سرشتی برخوردار است که اگر به حال خویش واگذاشته شود، با دیگران از راه همکنشی مسألت‌آمیز درآید و نظمی خوشایند و آفریننده را بسازد. تکیه‌ی من بر نظم، در این نظریه‌ها، بدان دلیل است که بخش چشمگیری از امنیت انسانی از نظم برمی‌خیزد. زندگی در جامعه‌ای بی‌نظم، در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، از یک سو، فرد را به سرگیجه روانی دچار می‌سازد، چرا که نمی‌داند کدام راه و گزینه می‌تواند انتخاب پایدار و پذیرفته و مشروع از دیدگاه اجتماع باشد؛ و از دیگر سو از بهره‌وری و کارآمدی تلاش‌های فردی و جمعی می‌کاهد. بنابراین، انسان از زندگی امن و آرام برخوردار نخواهد بود. و از اینجاست که باید یکی از عمده‌ترین سازمان‌های امنیت انسانی را «نظم خوشایند» دانست. مراد من، از نظم خوشایند آن است که: هر چند، هر نظمی به از بی‌نظمی است و خود به میزانی، آفریننده‌ی امنیت انسانی، ولی امنیت انسانی برای نزدیک شدن به امنیت انسانی بهینه و بیشینه، نیازمند خوشایندتر شدن فزاینده نظم است؛ نظمی که با باورهای افراد آن جامعه، ناسازگار نبوده، بتواند احساس زندگی و آرامش بیافریند.

افزون بر قدرت سیاسی، از دو سرچشمه‌ی دیگر نظم اجتماعی هم می‌توان سخن گفت. اقتصاددانان کلاسیک، همچون «آدام اسمیت»، که با شعار «لسه فر» (بگذارید آزاد باشند)، از فعالیت آزاد اقتصادی و سرمایه‌داری هواداری می‌کنند، نه تنها به نیک‌سرشتی انسان باور ندارند، بلکه وی را مادی‌گرا و خودخواه می‌دانند، ولی به این نتیجه می‌رسند که اگر دولت‌ها، تنها شرایط اصلی فعالیت اقتصادی افراد، مانند مالکیت و ثبات پولی را فراهم سازند و از آزادی آنها برای دستیابی به منافع خودخواهانه راه نگیرند، نظم نیکو پدید خواهد آمد. «فرآورده‌هایی که جامعه بیشترین نیاز را به آنها دارد، آزادانه تولید خواهد شد، و سازندگان این فرآورده‌ها مزد عادلانه‌ی خود را از خریداران خواهند گرفت. کسانی که در کار تولید شرکت ندارند، و از این رو، هیچ کمکی به جامعه نمی‌کنند، چون چیزی هم

برای فروش ندارند، از این طریق، خود به خود به کیفر خواهند رسید. نظم نه به قدرت، که به «دست نامرئی» (عبارت آدام اسمیت) بازار آزاد، بستگی دارد» [۴]

یک کوشنده‌ی سیاسی هوادار خصوصی‌سازی، گفته بود: در چند دهه پیش، کسی شباهنگام از روستایی در کرمان، سوار بر الاغ، عزم روستایی دیگر کرد. در راه شروع کرد به زدن الاغ. چون می‌زد، الاغ به راست می‌رفت، باز می‌زد به چپ می‌رفت، و بر همین سیاق. مردی در راه به او رسید و وی را در این رنج و تقلا دید، پرسید چه می‌کنی؟ گفت: این خر به مثلاً محمداً نمی‌رود، به این دلیل شلاقش می‌زنم. مرد گفت: تو او را به حال خود رها کن، حتماً تو را به محمداً خواهد برد. حال به تعبیر من و در میان این دیدگاه، اگر الاغ اقتصاد به حال خود رها شود، خود، نظمی پدید خواهد آورد و به سرمنزل مقصود خواهد رفت.

برخی از اندیشمندان نیز نظم را برآمده از عادت، رسم و سنت می‌دانند. «اینان» نیکی یا هماهنگی ذاتی انسانی را قبول ندارند، بلکه بر این عقیده‌اند که مردم در طول نسل‌ها، خود به خود، برای زندگی نظمی ساختند که هم به علت عادت و هم به علت احترام به شیوه‌های آن، تداوم یافته است.» [۵]

ارسطو، بر این باور بود که: باید از تغییر زودآزود قانون پرهیز نمود، چرا که جوهره‌ی قانون و اصلی‌ترین عنصر کارآمدی آن، عادت است، و تغییر زود هنگام، نقض غرض است، «چون مردمان از دگرگون کردن قوانین خود، آن مایه سود نمی‌برند که از خو گرفتن به نافرمانی، زیان ...

قانون به خودی خود، دارای هیچ گونه نیرویی برای تحمیل اعتبار خویش نیست و نیروی آن فقط از عادت برمی‌خیزد و هر عادت را زمان بسیار باید تا در اجتماع، استوار و پایدار گردد.» [۶]

از چشم‌اندازی دیگر، و در پیجویی ریشه‌های نظم اجتماعی، می‌توان با رهیافت جامعه‌شناسی امروز، به موضوع نگریست: برای آفرینش و استمرار جامعه، دو ویژگی ضروری است: «(۱) کنش متقابل اجتماعی نمادی؛ و (۲) الگو [سرمشق]های اجتماعی‌ای که از آن کنش متقابل ناشی می‌شوند، سه الگوی اجتماعی پدید می‌آیند: فرهنگ، ساختار اجتماعی و نهادهای اجتماعی. این الگوها با همدیگر برای فرد انتخاب می‌کنند، کنش را نظم داده و هماهنگ می‌کنند و مسائل مستمری را که رویاروی جامعه قرار می‌گیرند، حل می‌کنند. با وجود این، دو ویژگی دیگر که وجود جامعه را امکان‌پذیر می‌سازند، باید بررسی شوند: وفاداری به جامعه، و وجود تضاد اجتماعی مثبت و دگرگونی اجتماعی.» [۷]

با توجه به نکات پیشگفته، که بیشتر با رهیافت روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی تبیین شد، اکنون می‌توان گفت: که امنیت انسانی، در نخستین گام خود، نیازمند نظم‌ی خوشایند است که برآمده از برآیند باورها، احساس‌ها و آرزوهای مردم آن جامعه باشد. در درون چنین نظم‌ی، باید افراد کمابیش، بتوانند منافع خصوصی خود را جست‌وجو نموده و به آن برسند؛ از احساس زندگی راستین و سودمندی برخوردار باشند؛ احساس هویت و کارآمدی داشته و آینده زندگی در آن جامعه را، کمابیش، امیدبخش بدانند.

ستیزه‌های اجتماعی و امنیت انسانی

با پیگیری همان رهیافت روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناختی، اکنون می‌خواهم به ریشه‌های ستیزه در جامعه بپردازم. کارل یونگ یکی از برجسته‌ترین روانشناسان تحلیلی، روان‌آدمی را به چند بخش دسته‌بندی می‌نماید. در این تقسیم‌بندی در لایه‌های بیرونی: حس، تفکر، احساس، شهود؛ و در لایحه‌های درونی حافظه، ناخودآگاه، عواطف و تهاجمات قرار می‌گیرند. یونگ در کنار ناخودآگاه فردی به عنصر اساسی تری به نام ناخودآگاه جمعی نیز معتقد بود.

حس، کارکردی است که به کمک آن، آدمی اطلاعات را از جهان بیرون دریافت می‌کند. در کارکرد دوم - تفکر - آنچه را حواس به انسان گفته است، درک و چیزها را نامگذاری می‌کند. آنگاه، درباره آنها، احساسی پیدا نموده و حال و هوایی احساسی، مشاهدات وی را همراهی می‌نماید. «سرانجام، وی آگاهی‌هایی درباره‌ی این که آن چیز از کجا آمده، به کجا می‌رود و چه کاری ممکن [است] انجام دهد، به دست می‌آورد. این مرحله‌ی شهود است و در آن حالت، شما زوایای مبهم قضایا را می‌بینید. اینجا - کارکرد، سیستم [سامانه] برون‌روانی را تشکیل می‌دهد. حوزه‌ی دیگر شکل، «مجتمع خودسازهی خودآگاه» را می‌سازد. در حوزه‌ی درون‌روانی، در آغاز کارکرد جامعه دیده می‌شود که اراده می‌تواند آن را کنترل نماید. آنگاه، به اجزای ذهنی کارکردها می‌رسیم که هر چند به گونه‌ای سیستم اراده آنها را اداره نمی‌کند، ولی هنوز از قدرت آن برخوردار است، که آنها را سرکوب نموده، کنار زده یا بر شدت آنها بیفزاید. پس از آن، به عواطف و تهاجم می‌رسیم که مهار آنها، به نیروی بسیار زیادی نیازمند است. تنها کار، سرکوب آنهاست. و سرانجام به هسته‌ی مرکزی ذهن، حیطه‌ی «ذهن کهن الگو» می‌رسیم که به هیچ روی، خودآگاه نیست. «این یک قانون است که هرگاه ناخودآگاه جمعی در گروه‌های اجتماعی بزرگتری

تجمع یابد، نتیجه‌ی آن به صورت دیوانگی جمعی ظهور می‌کند، یک همه‌گیری روانی، که ممکن است منجر به انقلاب، جنگ یا چیزی شبیه آن شود. این گونه تحركات، به طور فزاینده‌ای مسری است، با سرایتی تقریباً تمام عیار، زیرا هنگامی که ناخودآگاه جمعی فعال می‌شود، شما دیگر همان فرد سابق نیستید، شما تنها در جریان مزبور شرکت ندارید، بلکه همان جریان هستید». [۸]

در این دیدگاه، حوزه‌ای از روان آدمی که گریزپا و رام نشدنی به شمار می‌آید، کوچک نیست. ولی به هر روی، باز هم می‌توان به گونه‌ای افراد را در نظر گرفت که در بیشترین دامنه‌ی زندگی و مدت عمر، با هم به سازگاری، روزگار بگذرانند. در این جا، نقش عواطف و احساس‌ها، در کنار آگاهی‌ها، پررنگ‌تر می‌شود؛ و نظمی را می‌توان خوشایند گفت که این عدالت، کمترین‌های از سطح پدیدارشدگی و ارضاء را دارا باشند. به هر روی، آدمی اگر هم از ویژگی‌ها و سازمان‌های ناسازگاری در درون خود برخوردار نباشد، از آن جا که منابع محدود است و ویژگی‌ها و نیازمندی‌های وی، چه بسا در جامعه در راه برآورده شدن و ارضاء به مانع برمی‌خورد، آمادگی درافتادن با دیگران و ستیزه‌گری را دارد. حال که سرشت یا زندگی آدمی، یک چنین اقتضایی دارد. سخن به این جا می‌رسد که: آیا می‌توان در جامعه، ترتیبات و نظم و چینشی فراهم ساخت که از دامنه‌ی این برخوردها بکاهد؟

ستیزه‌ها می‌توانند در گونه‌های بسیار پدیدار شوند، از برخوردهای میان فردی تا ستیزه‌های طبقاتی، قومی، مذهبی، ملی، دولتی و مانند آن. و همه‌ی آن‌ها اشتراک‌هایی با یکدیگر داشته و نیز می‌توانند کمابیش امنیت انسانی را به مخاطره اندازند. در گذر تاریخ نظریه‌های گونه‌گونی درباره‌ی علل ستیزه‌گری آدمیان ارائه شده است. ارسطو علت مشترک و عمومی همه ستیزه‌ها، شورش‌ها و انقلاب‌ها را نابرابری و تلاش برای برابری می‌داند. «انقلاب، یا کار مردمی است که از دیگران فروترند و برابری می‌جویند، و یا کار مردمی است که با دیگران برابرند و برتری می‌خواهند. چنین است زمینه‌ی احساسی و ذهنی مردمی که سر به عصیان برمی‌دارند.» وی از علت دومی نیز سخن به میان می‌آورد که خود به هفت علت، بخش می‌شود: و آن به دست آوردن سود و حرمت یا جبران زیان و خواری است. «اما علل و مبادی آشوب‌هایی که آن زمینه‌ی احساسی و ذهنی را در نهاد مردم شدیدتر و نیرومندتر می‌کند و ایشان را در پی مقاصد خود برمی‌انگیزد، از یک نظر هفت و از نظر دیگر بیش از آن است... علل دیگر [افزون بر سود و حرمت] عبارت است از [۳] گستاخی، [۴] ترس، [۵] نیرو یا نفوذ بسیار، [۶] تحقیر و [۷] وسعت بیش از اندازه‌ی بخشی از سازمان حکومت. در برخی موارد، آشوبگری، به هنگام انتخاب نمایندگان و سهیل‌انگاری و خردنگری و ناسازگاری [میان اعضای حکومت] نیز به انقلاب می‌انجامد.» [۹]

از آنجا که تلاش‌های انقلابی، می‌تواند در زمره‌ی تلاش‌های جمعی به شمار آید، می‌توان از علل آن به عنوان علل یکی از بارزترین اشکال برخورد یاد نمود. در تبیین این علل، برخی نظریه‌ها فردگرایانه یا روانشناختی‌اند: «از این دیدگاه، شرایط پیدایش وضعیت انقلابی، اساساً به وضعیت فرد یا تصور فرد از آن وضعیت مربوط می‌شود. موضوع مورد بررسی در این جا، نه منافع طبقات و گروه‌های اجتماعی و نه ساخت قدرت دولتی و یا همبستگی اجتماعی، بلکه وضع عینی یا ذهنی فرد است. این دیدگاه از نظر فلسفی، مبتنی بر مکتب اصالت فایده است که عمل فرد را عقلایی و در جهت دستیابی به شادی و فایده می‌داند ... همه‌ی تئوری‌های فردگرایانه، پیدایش وضعیت انقلابی را به ناخرسندی نیازهای فردی نسبت نمی‌دهند. برخی از این نظریات، بهبود در شرایط زندگی فرد و افزایش توقعات او را عامل اصلی نارضایی و پرخاشجویی سیاسی به شمار می‌آورند.» [۱۰]

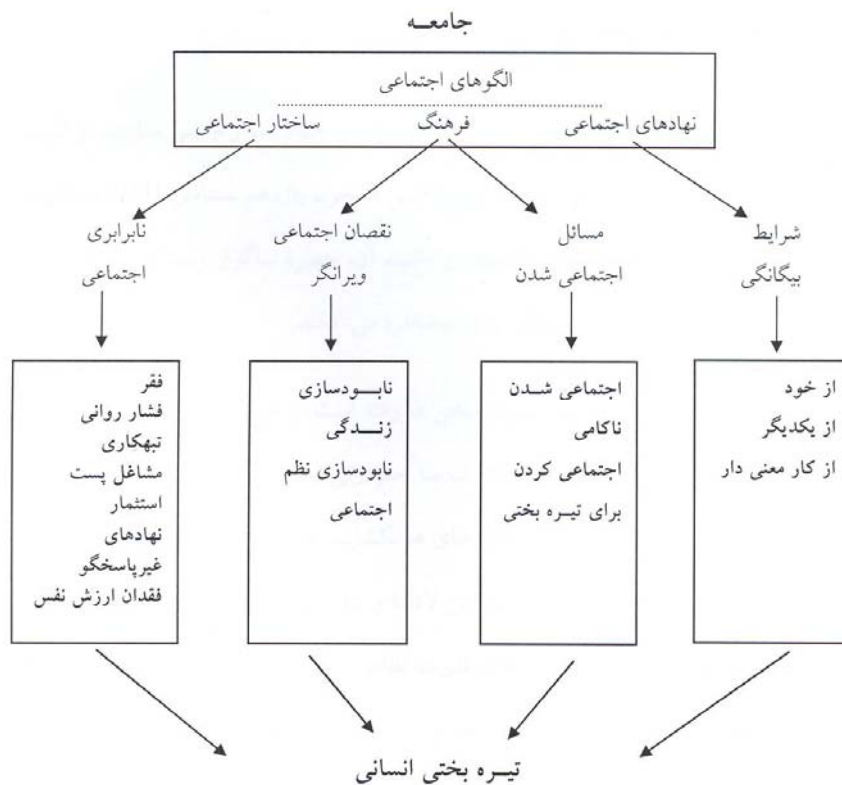
دیدگاه «آلکسی دو توکویل» و «جیمز دیویس» (معروف به منحنی G)، بر همین توقعات فزاینده تمرکز می‌کند. این درونمایه نظری را «تد رابرت گار»، در کتاب «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» [۱۱] با عنوان: «ناکامی نسبی» گسترش داده است. سخن در این جا بر سر شکاف و فاصله‌ای است که میان توانایی‌ها و امکانات فرد از یک سو، و توقعات وی از دیگر سو وجود دارد. سه گونه‌ی ناکامی از دید گار، عبارتند از: ۱) ناکامی برخاسته از کاهش امکانات، در حال که توقعات ثابت مانده‌اند؛ ۲) ناکامی ریشه گرفته از افزایش توقع‌ها که با ثابت ماندن نسبی امکانات همراه است (که بیشتر در جامعه‌های دستخوش دگرگونی‌های فرهنگی دیده می‌شود)؛ ۳) «ناکامی فزاینده» که در آن امکانات کاهش، ولی توقعات افزایش می‌یابد. [۱۲]

دسته‌ای از دیرنده‌ترین و دیرپاترین ستیزه‌ها، برخاسته از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها، و در آرزوی برپایی نظامی عادلانه بوده است. اگر آیین‌هایی همچون مسیحیت، در آغاز بیشتر بر برابری از دیدگاه برابری در آدمیت انسان‌ها، یعنی این که همه افراد از نوع آدمی بشمار آیند و بردگان و مانند آنها از شمار آدمیان بیرون انگاشته نشوند، تاکید می‌ورزیدند، و اگر سوسیالیسم به عنوان جوهره‌ی آیین‌هایی همچون مارکسیسم، سبب شد تا جنبش‌ها و تکاپوهای بسیاری در جهان درافتد و حتی به ایران ما نیز برسد و امروز هم از «ناکامی چپ در ایران» [۱۳] سخن برود؛ ولی یکی از کهن‌ترین جنبش‌های اشتراکی در جهان، همان آیین مزدکی ایران باستان به شمار می‌آید. «آیین مزدک در بدو امر، طریقتی مذهبی بود که مردی صاحب خیالات عالی آن را تبلیغ می‌نمود. جنبه‌ی اشتراکی این آیین، در درجه‌ی دوم آن قرار داشت ... آیین مزدکی، بسیار کم توسعه یافت؛ ولی افکار اشتراکی در مخپله‌ی

مردمان پست [قشرهای فرودست]، که قرن‌ها رنج برده بودند، شروع به پیشرفت کرد ... ناراضماندی شدت یافت. طبقات پست مردم از بسیاری شماره‌ی خود گستاخ شدند و خشونت آغاز کردند: همه جا بر ضد اشراف طغیان کردند.» [۱۴]

در یک نگرش کلی تر می‌توان گفت که: عینیت‌ها و واقعیت‌های زندگی، هر چه باشد، البته مهم و تعیین کننده است، اما تعیین کننده‌تر، برداشت ذهنی آدمیان از آنهاست. شاید آنچه آدمی را آماده ستیزه می‌سازد، احساس تیره‌بختی باشد. این هر چند الزاماً علت کافی و تامه‌ی ستیزه نیست، و به عواملی همچون «ایدئولوژی» بسیج نیازمند است، ولی دست کم علت و شرط لازم آن هست.

«جوئل شارون» دیدگاه‌های گوناگون جامعه شناختی درباره‌ی علل تیره‌بختی آدمیان و آرزومندی آنها برای برقراری عدالت را به گونه زیر خلاصه می‌کند: [۱۵]



شکل یک: دیدگاه‌های گوناگون جامعه شناختی درباره‌ی علل تیره‌بختی انسان از دیدگاه جوئل شارون

برخی از اشکال ستیزه و خشونت، پدیده‌ی روزگار جدید اند، مانند خشونت‌های رسانه‌ای. رسانه‌ها، در کنار کارکردهای سودمندی که دارند، خواسته یا ناخواسته به آموزش خشونت بویژه در میان جوانان و گسترش ستیزه دامن می‌زنند. «نگرانی اصلی بیشتر منتقدان رسانه‌ها، آن است که: نمایش مثبت خشونت، مقبولیت و موقعیت افراد خشن و واکنش خشونت‌آمیز را افزایش می‌دهد و منجر به ایجاد چابچویی اجتماعی می‌شود که در آن «زور» وسیله و شیوه‌ای مقبول برای حل مشکلات تلقی می‌گردد». نیز بر پایه‌ی اصل «تداعی عادت»^۱، کسی که چندین سال در معرض پیام‌های خشونت‌آمیز برنامه‌های رسانه‌ای بوده، هنگام ناکامی یا برخورد با دشواری، به گونه‌ای ناخودآگاه به واکنش خشونت‌آمیز سوق می‌یابد. اثر درازمدت آن نیز، حساسیت‌زدایی^۲ () فرد نسبت به خشونت و صحنه‌های خشونت‌آمیز است. [۱۶]

ستیز بر سر هویت، رفاه و عدالت

رخدادهای ریز و درشتی که هر روز در کوی و برزن و جهان ما رخ می‌نماید، از آنچه صفحه‌ی «حوادث» روزنامه‌ها را پر می‌سازد تا رخدادهایی همچون یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و برخوردها در مناطق مرزی افغانستان، پاکستان و مانند آن، چهره‌ی ناگوار زندگی را به آدمی می‌نمایند و امنیت انسانی و آرامش زندگی را در مخاطره می‌افکنند.

بر سر ماجرای یازدهم سپتامبر، بسیار سخن‌ها رفته است. برخی آن را توطئه‌ای از سوی خود دستگاه حاکم آمریکا یا اسرائیل دانسته‌اند تا با خودزنی، راه را بر تاخت و تاز خود در خاورمیانه، آسیای جنوبی، جهان اسلام یا دیگر جای‌ها بگشایند. دیدگاه غالب نیز فرض را بر این گذاشته که این رخداد، به واقع، از سوی «اسامه بن لادن» و سازمان چریکی «القاعده» طراحی و به انجام رسیده است. «برج‌های دوقلو»، نمادهای قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا بودند که فروریختند و نومحافظه‌کاران آمریکایی به رهبری «جرج دبلیو بوش» از پی آن، کارزار علیه دهشت افکنی (تروریسم) را به راه انداخته و از محور شرارت، و آنها که با ما هستند یا بر ما، سخن به میان آوردند. به هر روی، مرجع این دیدگاه، آن است که این ماجرا، ماجرای هویتی است، «جولیان» -شهردار نیویورک- هفته‌ای پس از آن رخداد و بر ویرانه‌های آن برج‌ها، به مردم گفت: ما باید زندگی را دوباره بی‌اغزیم تا دشمنان

¹ Habitual association

² Desensitization

ما گمان نبرند که «سبک زندگی» آمریکایی از میان می‌رود. هویت‌ها، پیوسته، در نسبت خود با دیگران و بر پایه‌ی «دگر بود» و غیریت تعریف شده‌اند. پس، اگر مرز دگر بود، نادرست، و پیامد آن تب‌آلود و خشونت‌زا باشد، ستیزه‌گری فردی و جمعی را خواهد افزود و بدین سان از امنیت انسانی خواهد کاست. ستیزه‌ها در پاکستان، افغانستان و مرزهای ایران، درست یا نادرست، اکنون بیشتر از پیش، تعریف‌های هویتی یافته است. برخوردهای قومی میان قومیت‌های هر یک از آن همسایگان، و میان آنها مثلاً بر سر «بلوچستان یکپارچه» بیشتر از این جا مایه می‌گیرد. حتی من، از مدت‌ها پیش به این باور رسیده بودم که علت بازگشت طالبان و قدرت‌نمایی این گروه در برابر حکومت «حامد کرزی» و نیروهای آمریکایی، آن است که توانسته است به این رویارویی، جنبه‌ی هویتی، ایدئولوژیک و مذهبی و حتی ملی در معنای مخالفت با حضور بیگانگان و دست‌نشانندگان آنها بدهد. آن گونه که پس از چند صباحی که از گفت و گو میان طالبان و حکومت افغانستان سخن می‌رفت، «ملا عمر» -سرکرده‌ی این گروه- گفت که: گفت و گو با دست‌نشانندگان بیگانگان، تا هنگام حضور نیروهای بیگانه، ناممکن است. [۱۷]

آمریکا با بیش از هفتاد هزار نیروی ورزیده و مجهز از بیش از بیست کشور جهان، در رویارویی با پیکار جویان طالبان درمانده و به گونه‌ی روزافزونی، شگردهای (تاکتیک‌های) نامتقارن^۱، در حال خودنمایی دوباره است و آن گونه که یک دیپلمات فرانسوی می‌گوید: نیروهای بیگانه، اکنون نه بخشی از راهکار، بلکه خود به بخشی از دشواری بدل شده‌اند؛ و سرازیر شدن نیروهای بیگانه، حس اشغال‌شدگی را در میان مردم افغانستان گسترش خواهد داد. آن گاه، چاره‌ی کار چه بسا، این دانسته شود که خودکامه و دیکتاتوری بیاید و کشور را از چنگ بیگانگان برهاند. [۱۸] برخی از عمده‌ترین ویژگی‌های انسانی ما، در حوزه‌های مذهب، جامعه و فرهنگ (البته به گمان من، آن گاه که با برداشت‌های نادرست و متعصبانه همراه باشد)، در تنگنا می‌افتد. [۱۹]

از دیگر سو، افغانستان کنونی، از دشواری‌های بسیاری همچون ویرانی، جنگ داخلی و خارجی، فقر، نبود شغل (نرخ بالای بیکاری)، آسیب‌های اجتماعی گوناگون و مانند آن رنج می‌برد.

آنچه جامعه‌ی بین‌المللی برای کمک به افغانستان در همایش (کنفرانس)‌هایی مانند توکیو، لندن و پاریس وعده نموده، به ویژه از سوی غربی‌ها وفا نشده است. یک تحلیلگر غربی با یادآوری این که کمابیش ۸،۴ میلیون نفر از مردم افغانستان -یعنی یک

¹ Asymmetric Tactics

چهارم کل جمعیت کشور- به علت خشکسالی یا بهای بالای غذا، به غذای کافی دسترسی ندارند، می‌گوید: افغانستان امروز، به کمکی هوایی (پل هوایی) همچون برلین ۶۰ سال پیش نیازمند است. پل هوایی آمریکا برای کمک‌رسانی به برلین، که در سال ۱۹۴۸ آغاز شد، بیش از ۲،۳ میلیون تن غذا، سوخت و دارو را به برلین غربی رسانید. سازمان ملل و حکومت کابل در ژوئای ۲۰۰۸، برای کمابیش ۳۳ میلیون نفر، کمک ۴۸۰ میلیون دلاری درخواست نموده‌اند. [۲۰] شرایط ناگوار زندگی از جمله ناامنی و فقر، بازگشت مهاجران افغانی از ایران و پاکستان را دشوارتر ساخته است. در پی فروافتادن حکومت کمونیستی کابل و پیروزی مجاهدین، بیش از دو میلیون، و پس از سرنگونی طالبان در سال ۲۰۰۱، بیش از پنج میلیون مهاجر افغان به گونه‌ی داوطلبانه به میهن خویش بازگشتند. اما شرایطی که به گونه‌ای فزاینده در حال وخیم‌تر شدن است، سبب شده تا بیش از ۳ میلیون مهاجر در پاکستان و بیش از یک میلیون در ایران، رغبتی به بازگشت نداشته باشند. [۲۱] مشکل افزایش چشمگیر کاشت مواد مخدر، به علت‌هایی همچون نبود کشت جایگزین، بر دشواری اوضاع افزوده است. [۲۲] وضعیت در مناطق غربی پاکستان، هم مرز با افغانستان، نیز همین گونه است. یک تحلیلگر پاکستانی، بر این باور است که: حکمرانی بد، فساد فراگیر و بی‌عدالتی، نابرابری‌های اجتماعی شدیدی، پدید آورده است. این شرایط، طبیعی است که به کاهش سطح مدارا (تساهل) و سرزندگی بیانجامد.

این واقعیت‌ها و شرایط اجتماعی - اقتصادی ناگوار، در ایدئولوژی‌های مذهبی، حقوقی و سیاسی بازتولید و تشدید شده و زمینه‌ساز شعله‌ورتر شدن دامنه‌ی ستیزه و در نتیجه تنگ‌تر شدن دامنه‌ی امنیت انسانی می‌شود.

یک حوزه‌ی دیگر از عوامل زداینده‌ی امنیت انسانی، آسیب‌های اجتماعی (طلاق، کودکان خیابانی، فقر و مانند آن) است که در یک چنین شرایط اقتصادی و زیستی ناگوار، ضریب بروز و تشدید آن افزایش می‌یابد. نرخ گسترش این پدیده‌های ناخوشایند، در افغانستان به سرعت در حال افزایش است. [۲۳] اقتصاد و فرهنگ، دو خاستگاه عمده‌ی این ناهنجاری‌های اجتماعی در بیشتر نظریه‌های کجروی اجتماعی به شمار می‌آیند. [۲۴] برای نمونه، این دو خاستگاه را در دیدگاه «مرتن» می‌توان دید. وی به دسته‌بندی واکنش‌های گوناگون فرد به هدف‌ها، با توجه به ابزارهایی که در اختیار یا فراروی اوست، می‌پردازد؛ مثلاً جامعه‌ی آمریکای آن روز که پولدار شدن را تشویق می‌کند، ولی راه خوبی برای این کار نمی‌گشاید. هم نوایی، نوآوری، شعائرگرایی، انزواگرایی و شورش، این پنج دسته‌ی واکنش-

اند. [۲۵]

انسانی که در تنگنای بی‌عدالتی افتاده باشد یا این گونه احساس نماید که به بی‌عدالتی گرفتار آمده است، همچون آن کسی که کارد به استخوانش رسیده، به مصداق «هر که دست از جان بشوید / هر چه در دل دارد بگوید»، چه بسا دست به هر کاری بیازد. دهشت‌افکنی (تروریسم) هم از همین آب‌شخور سیراب می‌گردد. آنچه امروز و بویژه پس از رخداد یازدهم سپتامبر، زیر عنوان دهشت‌افکنی و کارزار علیه آن همه جا خودنمایی می‌کند، به گمان غرب بیشتر از همین افغانستان و پاکستان، بیرون می‌آید. درباره‌ی علل و پیامدهای دهشت‌افکنی از روانشناسی دهشت‌افکنان تا جامعه‌ی دهشت‌افکن‌پرور و حتی جامعه‌ی جهانی مسئول این پدیدار، بسیار می‌توان سخن گفت. [۲۶] اما من در اینجا بر دیدگاه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن تکیه می‌کنم که آن را زاده‌ی بی‌عدالتی می‌داند، بویژه که اگر در ایدئولوژی بازتولید شود، به گونه‌ی یک رسالت هم در می‌آید. عاملان یازدهم سپتامبر «و محرکان آنها، لابد رسالتی جهانی و معنوی برای خود قائل بودند، زیرا میان پندار رسالت و تنفر، فاصله‌ی چندانی نیست. آنها که جان خود را سرمایه‌ی کار قرار دادند، انتظار داشتند که در ازای آنچه می‌دهند، چیز گرانبهایی به دست آورند، و آن انتقام-کشی از وضعی بود که از آن بیزار بودند» تا حدی که بشود جان بر سر آن نهاد. [۲۷] خشونت همواره در زندگی انسانی بروز کرده و امروزه بر دامنه، شدت و پیامدهای زیانبار آن افزوده شده است. «زور و خشونت، گرچه از یکدیگر متمایزند، اما همواره با یکدیگر پیوند دارند.» [۲۸] سرشت روزگار ما با جهانی شدن فرایندها و اثر سرائیتی امور همراه است از این رو، باید «اندیشه‌ی عدم خشونت» [۲۹] را ترویج نموده؛ راهی بهتر برای حل اختلاف‌ها [۳۰] جست‌وجو کرد؛ و باقی‌مانده‌ی ناگزیر تقابل‌های اجتماعی را در مسیرهای بارور (مانند رقابت) انداخت. [۳۱] و برای همه‌ی این کارها و عملیاتی نمودن و یافتن راهکارهای عملی، هویت و فرهنگ، یکی از اصلی‌ترین چاره‌هاست. البته هویت و فرهنگی که خود چاره شده و تلطیف و اصلاح شده باشد و همزیستی، گفت و گو، ساختن جامعه‌ای انسانی و معنوی، و کمک به انسانیت را بیاموزد؛ و امنیت انسانی و آرامش انسان‌های دیگر، در آن یک ارزش فرادست باشد.

نتیجه گیری

اکنون، می‌توان سخنان پیشگفته را این گونه فشرده ساخت: امنیت انسانی، به ویژه در افغانستان، پاکستان و مناطق مرزی ایران، در گسستی چشمگیر افتاده است. درونمایه‌ی دیدگاه این نوشتار آن است که: امنیت انسانی، به «نظم خوشایند» وابسته است. که در این

جا، در مفهوم نظمی که با باورها، احساسها و نیازهای آدمیان زیست کننده در زیر چتر آن پیوند می‌یابد، آمده است. یک نظم خوشایند، می‌تواند به احساس امنیت، هویت (مذهبی، قومی، ملی، جنسیتی و ...) و عدالت کمابیش پذیرفته‌ای یاری رسانده، و با هویت بخشی و رفاه نسبی، از گسترش یافتن آسیب‌های اجتماعی جلوگیری نماید. از آن جا که احساس تیره‌بختی، از شرایط واقعی و برداشت‌های ذهنی و فرهنگی ریشه می‌گیرد، و بخش چشمگیری از ستیزه‌ها، به ویژه جامعه‌ی آماری این نوشتار، از ابعاد فرهنگی، مذهبی و ایدئولوژیک برخوردار است. باید از یک سو نهادهای گوناگون اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و اداری-سیاسی را برای پیشگری از بحران‌ها، مدیریت بحران و بهبود اوضاع توانا ساخت؛ و از دیگر سو، با اصلاح برداشت‌های هویتی، از بازتولید هویتی دشواری‌ها جلوگیری نموده، و به تلطیف اوضاع یاری رساند. جان سخن آن که: هویت و کارآمدسازی نهادی، بهترین خاستگاه راهکارهای افزایش امنیت انسانی تواند بود.

منابع

۱. داریوش آشوری، دانشنامه‌ی سیاسی، (تهران: مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۰)، ص ۳۸.
2. Thomas Hobbes, **Leviathan**, reproduced in Noward Williams, Moorhead Wright and Tony Evens (eds), **A Reader in International Relations and Political Theory**, Boking ham, open university press 1993 p 93.
در: اصغر افتخاری (ترجمه و ویراستار) **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی** (تهران: راهبردی به چاپ نخست، ۱۳۸۷)، ص ۲۸.
۳. نک: گلن تیندر، **تفکر سیاسی**، ترجمه‌ی محمود صدری، (تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نخست، ۱۳۷۴)، ص ۷۶.
۴. منبع سه، ص ۷۴-۷۵.
۵. منبع سه، ص ۷۴.
۶. ارسطو، **سیاست**، ترجمه‌ی حمید عنایت، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱)، کتاب دوم، بخش پنجم، بند ۱۳ و ۱۴؛ نیز بنگرید به: حمید عنایت، **بنیاد فلسفه سیاسی در غرب**، (تهران: انتشارات زمستان، چاپ سوم، ۱۳۸۱)، صص ۸۴-۸۵.

۷. جوئل شارون، ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، (تهران: نی، چاپ دوم، ۱۳۸۰)، صص ۹۲-۹۳.
۸. بنگرید به: کارل گوستاو یونگ، روانشناسی تحلیلی یونگ، سخنرانی‌های تاویستوک، ترجمه‌ی فرزین رضاعی، (تهران: ارجمند، چاپ نخست، ۱۳۸۲)، صص ۶۲-۵۸.
۹. منبع شش، صص ۲۰۶-۲۰۷.
۱۰. حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، (تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۲)، صص ۶۱-۶۰.
۱۱. تد رابرت گار، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه حبیب مظاهری، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ نخست، ص ۱۳۷)
۱۲. منبع ده، حسین بشیریه، پیشین، صص ۶۳-۶۲.
۱۳. نک: مازیار بهروز، ناکامی چپ در ایران، ترجمه‌ی مهدی پرتوی، (تهران: ققنوس، چاپ ششم، ۱۳۸۲).
۱۴. آرتور، امانوئل کریستیفن، سلطنت قباد و ظهور مزدک، ترجمه‌ی احمد بیرشک، (تهران: کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۴)، ص ۱۲۶.
۱۵. منبع جوئل شارون، پیشین، ص ۲۵۲.
۱۶. بنگرید به: فرانکلین زیرینگ و گوردون هاوکینز، رسانه‌های جمعی و خشونت، ترجمه-ی سیدرضا میرطاهر، در: علی اصغر افتخاری (ویراستار)، خشونت و جامعه، (تهران: سفیر، چاپ نخست، ۱۳۷۹)، صص ۳۲۹-۳۲۸.
۱۷. نک: هفته نامه‌ی شهروند امروز، سال سوم، شماره‌ی هفتم، ۱۲ آبان ۱۳۸۷، ص ۳۲.
18. The Economist, 19/10/2008; ->
<http://www.ariana.com/ariana/eariana.nse/> All articles
19. Mir Adnan Aziz, "Mask that grains and lies", Jang Newspaper, Nov.01,2008.
20. Ed Johnson, Bloomberg, 31/10/2008
21. M.Ashraf Haidari, Eurasianet, 13/09/2008; 2. Jang Newspaper, 3. Op. cit.
۲۲. برای آشنایی با معضل مواد مخدر، بنگرید به:
Marianne Ducasse – Rogier, World Drug Report 2000T (UN-ODCCP R oxford Univrsity)

۲۳. بنگرید به: روزنامه‌های افغانستان، مانند «چراغ»، «انیس» و «آرمان ملی»: در: **خبرگزاری صدای افغان.**

۲۴. برای نمونه بنگرید به: ارل رابینگتون و مارتین وانینبرگ، **رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی**، ترجمه رحمت اله صدیق اردستانی، (تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳).

۲۵. نک: پیتر کیوستیو، **اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، (تهران: نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۵)، صص ۱۵۰-۱۴۶

۲۶. برای نمونه بنگرید به:

Giriraj shah, *Encyclopedia of International Terrorism*, (India: Anomal publications, 2002).

۲۷. محمدعلی اسلامی ندوشن، **هشدار روزگار**، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست، ۱۳۷۰)، ص

۲۸. فرانسوا استیرن، **خشونت و قدرت**، ترجمه‌ی بهنام جعفری، (تهران: وزارت امور خارجه، چاپ نخست، ۱۳۸۱)، ص ۲۰.

۲۹. نک: رامین جهاننگلو، **اندیشه‌ی عدم خشونت**، ترجمه‌ی محمدرضا پارسایار، (تهران: نی، چاپ نخست، ۱۳۷۸).

۳۰. نک: ادوارد دوبوئو، **اختلافات و راهی بهتر برای حل آنها**، ترجمه‌ی سعید رجایی خراسانی، (تهران: سفیر، چاپ نخست، ۱۳۷۹).

۳۱. لوئیس آکوزر، **نظریه‌ی تقابل‌های اجتماعی**، عبدالرضا نواح، (اهواز: رسش، چاپ نخست، ۱۳۸۴).

